

نقش رأی مردم در تحقق حکومت اسلامی از دیدگاه نهج البلاغه با تأکید بر آرای امام خمینی

زهرا وطنی (نویسنده مسئول)

عضو هیأت علمی گروه فقه و مبانی حقوق پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران
ir.ac.khomeini-ri@vatani

ماندانا میرزایی

دانشجوی دکتری رشته فقه و حقوق دانشگاه تبریز، تبریز، ایران
mandanamirzaei5784@gmail.com

چکیده

مردمی یا الهی بودن حکومت و به عبارتی تأثیر رأی مردم در مشروعیت حکومت در جوامع دینی، از گذشته مورد اختلاف اندیشمندان حوزه سیاست دینی و صاحبان قدرت در نظام‌های سیاسی مبتنی بر دین بوده است و هریک از صاحب‌نظران این عرصه در احتجاج بر نظر خود سعی در استناد آن به منابع و متون دینی داشته‌اند. از جمله مهم‌ترین مصادیق حاکمیت دینی، نظام جمهوری اسلامی و از جمله مهم‌ترین منابع دینی در این خصوص کتاب شریف **نهج البلاغه** است. تحقیق حاضر پاسخی است به پرسش «رأی مردم چه جایگاهی در تشکیل و تداوم حکومت اسلامی دارد؟». همچنین این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی به برشماری و تحلیل عباراتی از **نهج البلاغه** و **صحیفه امام خمینی** که مبین زاویه نگاه این دور رهبر به شرایط تشکیل حکومت است، پرداخته و با واکاوی فرمایشات امیرالمؤمنین^(ع) و تطبیق گفتار و سیره امام خمینی با آن‌ها، فرضیه «رأی و نظر مردم دخالت مستقیم در مشروعیت حکومت دارد» را اثبات می‌کند. فرمایشات امیرالمؤمنین^(ع) از جمله: «این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و من علاقه‌ای به خلافت نداشتم» و تبعیت نظری و عملی امام خمینی از آن‌که در بیاناتی نظیر: «حتی اگر مردم برخلاف صلاح خودشان رأی بدهند، آن رأی تعیین‌کننده وضعیت ملت خواهد بود» ظهور و بروز یافته است، مثبت این ادعاست.

واژگان کلیدی: رأی مردم، انتخابات، حکومت اسلامی، مردم‌سالاری، امام علی^(ع)، امام خمینی.

مقدمه

حکومت به نوعی نخ تسبیح و محور حفظ نظام و سامان بخشی جامعه و در نتیجه ضامن بقای حیات اجتماعی یک کشور است. به همین مناسبت، دین اسلام که دینی اجتماعی محسوب می شود، از تبیین ابعاد مختلف آن غفلت ننموده است. هرچند عصر حضور تنها شاهد حکومت نبوی و علوی بود و سایر ائمه امکان تشکیل حکومت را به دست نیاوردند، لکن این مسئله موجب محدودیت یا کمبود دستورات حکومتی نشده و به عنوان نمونه **نهج البلاغه** امیرالمؤمنین^(ع) را باید کتاب حکومت تلقی نمود که نمایشگر میزان اهمیت این دین به مسئله حکومت و ضرورت حاکم خوب است. ویژگی های یک حکومت اسلامی و آسیب شناسی آن، شاخص و شرایط حاکم، حقوق و تکالیف مردم و حکومت نسبت به یکدیگر و مواضع لزوم حرکت دوسویه این دو نهاد یا حرکت یکسویه آنها و تأثیر پذیری تعیین یک حاکم از رأی و نظر مردم به خصوص در ادیان الهی که نصب الهی هم در آنها مطرح می شود از مباحث مهم علم سیاست و حکومت دینی است.

شریعت اسلام از نقطه آغازین حیاتش از مسئله حکومت نه تنها بیگانه نبوده، بلکه خویش را بدان نیز مصروف داشته است. بر همین اساس مسئله تشکیل حکومت اسلامی و بررسی و تبیین ابعاد و زوایای مختلف آن از جمله نقش مردم در تعیین حاکم از جمله مسائل مورد توجه و بحث فقها از دیرباز و نیز محل اختلاف آرای ایشان بوده است که البته دلایل گوناگون و متنوعی در بروز این اختلاف نظر نقش داشته و صاحبان هر یک از آراء ادله ای از متون دینی در اثبات نظر خویش ارائه نموده اند. از آنجا که امیرالمؤمنین^(ع) تنها امام صاحب حکومت بوده است و با توجه به قضایای مختلف رخ نموده در مسئله خلافت و جانشینی پیامبر^(ص) که موجب شده بود حکومت به دغدغه مهمی برای امت آن زمان تبدیل شود، می توان **نهج البلاغه** را (که البته این کتاب تنها بخشی از سخنان حضرت علی^(ع) است که سید رضی به ملاک خود (اولویت فصاحت و بلاغت) آنها را جمع آوری نموده است) یکی از مهم ترین متون دینی در مبحث حکومت دانست. مراجعه به این کتاب میزان و ابعاد و جوانب اهتمام آن حضرت به مسئله حکومت و حکومت داری را روشن نموده و می توان برای تبیین دیدگاه شریعت در این خصوص از این کتاب بهره کافی برد؛ لکن از آنجا که هر یک از صاحبان آرای فوق الذکر، تلاش می کنند مؤید آرای خویش را در کلام ائمه جسته و نظر خویش

را به آن مستند نمایند، اخیراً در خصوص دیدگاه نهج البلاغه در مورد نقش رأی مردم در تعیین حاکم اسلامی، اختلافاتی رخ داده است که البته چنین بحث و اختلاف نظری چندان بی سابقه هم نیست و ردپای آن در تاریخ وجود دارد؛ چنانچه در جریان سقیفه هم اعضای شورای خلافت، فعل خویش را به احادیثی از پیامبر^(ص) مستند می ساختند. به طور کلی در رابطه با نحوه انتخاب رهبر، دو دیدگاه کلی انتصاب و انتخاب مطرح است که با بررسی ادله دینی به خصوص بیانات امیرالمؤمنین به عنوان تنها امامی که حاکم جامعه بود، باید نگاه اسلام به این مقوله دریافت.

پیشینه تحقیق

جایگاه رأی مردم در حکومت از جمله مسائلی است که از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون کانون توجه اندیشمندان علوم سیاست و جامعه بوده و از ابعاد گوناگون مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته است.

۱. مقاله «تبیین اعتبار رأی مردم در نظام مردم سالاری دینی با توجه به اشکالات دموکراسی»

به قلم مریم شمسایی که محور اصلی این مقاله، شرایط و آثار برگزاری انتخابات و متمرثمر دانستن رأی اکثریت و تطبیق این مهم بر نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی ایران است؛

۲. مقاله «مسئله حق یا تکلیف بودن (رأی مردم) در نظام سیاسی اسلام و دموکراسی» نوشته

نوربخش ریاحی که در پی تعیین ماهیت رأی مردمی است، بدین نحو که حاکمیت مردمی حق ایشان است و یا تکلیفی است بر عهده آنها؛

۳. مقاله «جایگاه اتکاء به رأی عمومی و نقش رأی مردم در پیشبرد، تحکیم و امنیت ملی در

الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» نوشته مسعود جعفری نژاد و سید مهرزاد فاطمی پور که رأی مردمی مبتنی بر شناخت عقلی و منطقی را منجر به تعلقات و وفاداری اجتماعی برای مردم و از مؤلفه های مهم پیشرفت می داند.

۴. تحقیق «بررسی فقهی فرآیند مشروعیت یابی، نقش رأی مردم در نظام جمهوری اسلامی

ایران» تألیف اسماعیل جعفری، که در پژوهش مذکور نویسنده بر آن است تا جایگاه و نقش رأی مردم را در نظام جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه فقه اسلامی مورد بررسی قرار دهد و ماهیت آن را نسبت به مسائل داخلی و گفتمان های بین المللی به دست آورد.

هم چنین مقالات و کتبی در زمینه نگاه امام خمینی به آرای مردم به رشته تحریر در آمده است که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۵. مقاله «جایگاه مردم در نظام حکومتی اسلام از دیدگاه امام خمینی» نوشته محسن اراکی در مجله حضور؛

۶. مقاله «نقش مردم در سیاست، مبانی و پیامدهای آن در اندیشه سیاسی امام خمینی» نوشته یوسف فتاحی در پژوهشنامه انقلاب اسلامی؛

۷. کتاب خواست جمعی و ارادهٔ مردمی در ایجاد نظام جمهوری اسلامی نوشته لیلا حیدری.

در نهایت، وجه تمایز تحقیق حاضر تطبیق آرای امام خمینی با اندیشهٔ سیاسی امیرالمؤمنین^(ع) در نهج البلاغه است.

۱. انتخاب رهبر در آینهٔ آراء

۱-۱. دیدگاه اول: نظریهٔ انتخاب

نظریهٔ انتخاب یا مشروعیت مردمی: بر اساس این نظریه حاکم صرفاً با رأی و انتخاب و نظر مردم تعیین شده و مبنای مشروعیت آن حاکم و حکومتش فقط آرای عمومی است و حکومتی مشروع است که مورد رضایت مردم باشد، بدون اینکه نصی از طرف شارع مقدس آمده باشد (مردم‌سالاری مورد پذیرش مکاتب غیر اسلامی). خاستگاه این نوع حکومت مردم هستند و تبیین آن هم بدین صورت است که هرگاه مردم با اختیار و انتخاب خود، فرد یا گروهی را به‌عنوان حاکم جامعه انتخاب کنند و سرپرستی جامعه را به ایشان واگذار کنند، در این صورت فرد یا گروه مزبور از دو رکن اصلی حکومت، یعنی مشروعیت و حفظ مصالح، برخوردار خواهند بود. این شیوهٔ حکومت را دموکراسی می‌نامند (حائری، ۱۳۷۸: ۲۱).

۲-۱. دیدگاه دوم: نظریهٔ انتصاب

نظریه انتصاب یا مشروعیت الهی: بر مبنای این نظریه حکومت ودیعه‌ای الهی است که خداوند

به افراد خاصی واگذار می‌کند و انتخاب مردم هیچ نقشی در آن ندارد. قائلین این نظر، در تضاد با داعیه‌داران دموکراسی، حکومتی را قابل‌پذیرش و استوار می‌دانند که حاکم توسط خدا تعیین شده باشد. به عقیده شیعه فرد صالح همان امام است و امام را هم فقط خدا معین می‌کند. در حقیقت، امامت دنباله نبوت است و همان دلایلی که فرستادن رسولان و برانگیختن پیامبران را ایجاب می‌کند منصوب ساختن امام پس از پیامبر را هم ایجاب می‌کند. به این جهت شیعه می‌گوید منصب امامت، تنها از طرف خدا و به وسیله پیامبر^(ص) و یا امام قبلی معین می‌شود و تمایل و یا انتخاب مردم نمی‌تواند کسی را امام و ولی مردم کند (مظفر، ۱۳۴۷: ۱۰۸). قرآن کریم امامت را مقامی بالاتر از نبوت به شمار آورده است که پیامبران پس از گذر از مراحل و آزمایش‌های گوناگون، صلاحیت رسیدن به آن مقام را پیدا می‌کنند. قرآن، امامت را عهد خدا می‌داند که طی یک دوره آزمایشی، انسان کامل بودن خود و صلاحیت پیشوایی را به اثبات رسانده باشد: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴).

طبق نظر شیخ مفید جامعه باید پیشوایی داشته باشد که گمراهان را تحذیر نماید، احکام خدا را نفوذ دهد و حاکمان عادل در میان مردم بگمارد و بدین وسیله جامعه به صلاح نزدیک‌تر و از فساد دورتر شود و ادله ثابت کرده‌اند که چنین پیشوایی باید از تمام لغزش‌ها به دور باشد؛ زیرا همه بر این که امام به امام دیگر نیازمند نیست، اتفاق نظر دارند و همین معنا ثابت می‌کند که بدون شک امام باید معصوم باشد و از جانب خداوند متعال تصریح به امامت وی شده باشد^۱ (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲: ۳۴۲).

شیخ طوسی نیز در رابطه با تعیین رهبر، می‌گوید: «به دلیل معصوم بودن امام، باید فرمان خداوند به نصب او تصریح شده و منصوص از جانب خداوند باشد و امامت و زعامت سیاسی وی از طرف وحی مورد تأکید قرار گیرد؛ زیرا عصمت از صفاتی است که به حس و مشاهده نمی‌آید و استدلال و تجربه بر نمی‌دارد و کسی جز خداوند از وجود آن ویژگی در افراد آگاهی ندارد؛ بنابراین ضروری

۱. و من الدلائل علی ذلك ما يقتضيه العقل بالاستدلال الصحيح من وجود إمام معصوم كامل غني عن رعاية في الأحكام والعلوم في كل زمان لاستحالة خلو المكلفين من سلطان يكونون بوجوده أقرب إلى الصلاح وأبعد من الفساد و حاجة الكل من ذوی النقصان إلى مؤدب للجنة مقوم للعصاة رادع للغواة معلم للجهال منبه للغافلين محذر من الضلال مقيم للحدود منفذ للأحكام فاصل بين أهل الاختلاف ناصب للأمرء ساد للثغور حافظ للأموال حام عن بيضة الإسلام جامع للناس في الجمعيات والأعياد.

است که بر امامت وی تصریح شده و نصب وی به این مقام از طریق پیامبر تبیین گردد» (طوسی، ۱۳۷۵: ۷۱).

با توجه به اینکه دیدگاه اول جایگاهی در دین اسلام ندارد، پژوهش حاضر صرفاً به بیان ادله قائلین دیدگاه دوم می‌پردازد. قائلین به نظریه نصب الهی، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱-۲-۱. گروه اول: انتصاب محض

این گروه تنها ملاک و عنصر لازم بر مشروعیت را نصب الهی می‌دانند. به عقیده ایشان از آنجا که خداوند عالم و دانا به تمام مصالح مردم و جامعه است و بهتر از مردم، آنچه که به نفع مردم و برای هدایتشان سودمند است را می‌داند؛ لذا نظر مردم در کنار تعیین الهی قابلیت دیده شدن و توجه ندارد. مصباح یزدی در نظریه مشروعیت حکومت اسلامی می‌نویسد: از دیدگاه اسلامی، همان عقلی که به انسان می‌گوید: فلان کار خوب است و فلان کار بد، همان عقلی که به انسان می‌گوید: پدر، مادر، معلم و مردم بر تو حقی دارند و تو باید حق آن‌ها را ادا کنی، به انسان می‌گوید: خدایی که جهان، تو و همه انسان‌ها را آفریده، حقوقش بر انسان از حقوق دیگران بیشتر و عظیم‌تر است و انسان باید آن‌ها را ادا کند. حال خدایی که ما را آفریده است و مالک وجود ما و همه انسان‌هاست و همه چیز با اراده او وجود می‌یابد و اگر اراده کند هر چیزی نابود می‌شود، اگر کسی را برای اجرای احکام و قوانین خود معین کرد، او مشروعیت پیدا می‌کند و دیگر نیازی به پذیرش و یا عدم پذیرش مردم نیست. وقتی خداوندی که بیشترین حقوق را بر انسان‌ها دارد - بلکه همه حقوق در اصل از اوست - حق حکومت و ولایت بر مردم را به پیامبر، امام معصوم و یا جانشین امام معصوم واگذار کرد، او حق دارد احکام الهی را در جامعه پیاده کند؛ چون از ناحیه کسی نصب شده است که همه هستی، همه خوبی‌ها، حقوق و زیبایی‌ها از اوست (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۲۰۰). ملاک مشروعیت و قانونی بودن حکومت از نظر اسلام، رأی مردم نیست؛ بلکه رأی مردم به مثابه قالب است و روح مشروعیت را اذن الهی تشکیل می‌دهد؛ و این مطلب ریشه در اعتقادات مردم و نوع نگرش یک مسلمان به عالم هستی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۳۹).

۲-۲-۱. گروه دوم: انتصاب منضم به خواست عمومی

این گروه هم مانند گروه اول خداوند را عالم به تمام مصالح بشر و بر هدایت او می‌دانند، لکن معتقدند اگر مردم فرد منصوب از جانب حق تعالی را نپذیرفتند، نه تنها اجبار ایشان به این پذیرش ضرورتی ندارد، بلکه اساساً این اجبار مشروعیت آن حکومت را مخدوش می‌سازد، زیرا انتخاب الهی هر چند شرط لازم حکومت است، اما شرط کافی نبوده و این مهم، شرط دیگری به نام مقبولیت مردمی که دارد که در صورت فقدان آن، مشمول قاعده «انتفاء مشروط عند انتفاء شرط» خواهد بود. خواجه نصیرالدین طوسی در توضیح این مطلب که خداوند متعال مردم را به اطاعت از امام مجبور نمی‌کند، می‌گوید: «بر خداوند حکیم واجب است که با نصب امام، مردم را در آن بخش از مسائلی که آنان را دچار تردید و حیرت می‌کند، هدایت کند. بنابراین نصب بر عهده خداست، اما اطاعت از امام علیه‌السلام جزء اختیارات مردم است و آن‌ها می‌توانند اطاعت کنند و ثواب ببرند و می‌توانند مخالفت کنند و مؤاخذه شوند، به هر حال هر چند نصب امام بر خداوند واجب است، اما تحقق امامت امت به اراده و تصمیم مردمان بستگی دارد». (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۱) امام خمینی نیز اراده ملت را جزئی از مشروعیت می‌داند و می‌گوید: «از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۳۶۷).

جوادی آملی در رابطه با نقش مردم و در ضمن توضیح مبنای حکومت اسلامی گفته است: حکومت اسلامی هیچ‌گاه بدون خواست و اراده مردم محقق نمی‌شود (آملی، ۱۳۷۹: ۸۳-۸۴) و تفاوت اساسی اکثریت در نظام دموکراسی با اکثریت در نظام اسلامی در این است که در حکومت اسلامی، حق و قانون پیش از اکثریت و مقدم بر آن است و اکثریت، «کاشف حق» است نه مولد و به وجود آورنده آن؛ ولی در نظام دموکراسی و غیردینی، اکثریت، پیش از حق و قانون و به وجود آورنده آن است (آملی، ۱۳۷۹: ۹۱).

نائینی نیز مردم را دارای نقش اساسی در حکومت می‌داند. وی با تأکید بر نظام مردم محوری می‌گوید: مسائل سیاسی از یک جهت جزء امور حسبی است ولی از جهت دیگر جزء تکالیف عمومی است؛ زیرا هر چند که انتخاب امام یا ولیعهد از وظایف عامه نیست، ولی ملت هم از این جهت که اصل حکومت در دین اسلام مبتنی بر شورایی بودن است و هم از جهت مالیاتی که برای

اقامه مصالح صالحه می‌دهند و هم از باب نهی از منکر حقّ مراقبت و نظارت دارند (نائینی، ۱۴۲۴: ۱۱۲). مطابق این دیدگاه، نصب از طرف خداوند متعال موجب سلب آزادی ابناء بشر در تعیین سرنوشت خویش نخواهد بود؛ زیرا مقبولیت مردمی نیز در چهارچوب قانونی، عنصر لازم برای کسب عنوان «مشروع» و تأمین‌کننده عنصر آزادی از اسلام است.

۲. ادله نظریات

۱-۲. ادله قائلین عدم تأثیر مقبولیت در مشروعیت

قائلین نظریه انتصاب با استناد به روایاتی از ائمه اطهار^(ع) به ویژه امیرالمؤمنین^(ع)، معتقدند که برپایی حکومت توسط فردی که منصوب از طرف خداوند متعال است، تکلیف وی محسوب می‌شود و باید برای انجام این تکلیف الهی قیام کند (مهدوی‌زادگان، ۱۳۹۴: ۶۷). عمده مستند ایشان در این مدعا، روایاتی است که عدم قیام امیرالمؤمنین^(ع) را ناشی از ضعف و قلت یاران می‌داند از آن جمله است:

۱. «آگاه باشید من بر مردم از خودشان اولی و برتر هستم، اما پیوسته از بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله مظلوم واقع شدم، در این هنگام اشعث بن قیس از جا برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! از وقتی که به عراق آمده‌ای برای ما خطبه‌ای نخواندی مگر در آن از برتری خود بر مردم صحبت کردی و از مظلومیت خود سخن گفתי، پس چرا هنگامی که تیم و عدی^۱ ولایت را بر عهده گرفتند شمشیر نکشیدی تا حق خود را از آنان بگیری؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: کلامی را گفתי پس جواب آن را گوش کن، به خدا سوگند نه ترس از جنگ با آنان مرا از قیام واداشت و نه از ترس مرگ بود، تنها چیزی که مرا از جنگ با آنان واداشت عهدی بود که با برادرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله داشتم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله به من فرمود: ای ابوالحسن! همانا این امت عهد و پیمان مرا می‌شکنند، همانا تو برای من مانند هارون برای موسی می‌باشی. به رسول خدا عرض کردم: ای رسول خدا! به چه چیز مرا امر می‌کنی اگر این چنین کردند؟ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌و آله فرمودند: اگر یارانی

۱. دو طایفه خلیفه اول و دوم.

- برای خود پیدا کردی با آنان به جهاد برخیز و اگر یآوری نداشتی دست از جنگ با آنان بکش و خونت را حفظ کن تا آنکه مظلوم به من ملحق شوی (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۱۹).^۱
۲. امام صادق^(ع) در پاسخ به این پرسش که چرا حضرت با مخالفان جنگید، فرمودند: «چگونه حضرت می‌توانست بجنگد، در حالی که فقط ۳ تن از مؤمنان با او بودند» (ابن بابویه، ۱۳۸۰: ۱۴۸).
۳. زید شحام به امام کاظم^(ع) گفت: مردم می‌پرسند اگر خلافت، حق علی^(ع) بود، پس چرا برای گرفتن حق خود قیام نکرد؟ و امام پاسخ داد: «علی علیه السلام گروهی را برای جنگیدن در اختیار نداشت، اگر یارانی می‌یافت، می‌جنگید» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹: ۴۵۲).
۴. پس از ماجرای سقیفه گروهی از مهاجر و انصار نزد علی آمده و درخواست بیعت کردند و اعلام نمودند که برای کشته شدن در رکاب وی آماده‌اند. امام فرمود: «اگر صداقت دارید فردا صبح در حالی که موهای سر خود را تراشیده‌اید، حاضر شوید. روز بعد، تنها سلمان، ابوذر و مقداد، به دستور حضرت عمل کرده و حاضر شدند، مجدداً همان گروه تقاضای بیعت کردند و حضرت همان دستور را صادر کردند، ولی غیر از آن سه تن، کسی حاضر نشد» (کشی، ۱۳۴۸: ۸).
۵. از حضرت رضا^(ع) سؤال شد: چرا علی بن ابی طالب^(ع) مدّت بیست و پنج سال بعد از نبی اکرم^(ص) با دشمنانش جنگید و سکوت کرد؟ حضرت فرمود: «به خاطر آن که حضرتش به رسول خدا^(ص) اقتداء نمود چه آن که نبی اکرم^(ص) بعد از نبوت، سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه، جهاد با مشرکین را به خاطر کمبود اعوان و قلت یاران ترک نمودند و علی^(ع) نیز به خاطر فقدان یاران، مجاهدت و مبارزه با دشمنان را ترک نمودند» (صدوق، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

۱. إني لأولي الناس بالناس، وما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله (صلى الله عليه وآله). فقام الأشعث بن قيس، فقال: يا أمير المؤمنين لم تخطينا خطبة منذ قدمت العراق إلا وقلت: والله إني لأولي الناس بالناس، وما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله، ولما ولي تيم وعدى إلا ضربت بسيفك دون ظلامتك؟ فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام): يابن الخمارة، قد قلت قولاً فاستمع. والله ما منعى الجبن ولا كراهية الموت، ولا منعى ذلك إلا عهد أخی رسول الله، خيرني وقال: يا أبا الحسن إن الأمة ستغدر بك وتتقض عهدي، وأنتك مني بمنزلة هارون من موسى، فقلت: يا رسول الله فما تعهد إلى إذا كان كذلك؟ فقال: إن وجدت أعوانا، فبادر إليهم وجاهدهم، وإن لم تجد أعوانا، فكف يدك واحقن دمك حتى تلحق بى مظلوما...».

بنا بر این نظریه، عمده دلیل سکوت امیرالمؤمنین^(ع) نبودن همراه و یاور برای ایشان بوده و اگر یاور می‌داشت، تکلیف خود به تشکیل حکومت را به انجام می‌رساند.

۲-۲. ادله قائلین دخالت مقبولیت در مشروعیت

۱. دلیل اول قرآن است که مردم را دخیل در سرنوشت خود می‌داند «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱) (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۹۳). این آیه بیانگر اصل حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش است. آزادی و اختیار انسان از سنت‌های الهی است و نوع رفتار انسان در جهان از اراده و اختیار انسان ناشی می‌شود. (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۲۵۳).

۲. دومین دلیل آن‌ها در این زمینه، بناء عقلاء است، در هر جا و هر زمان سیره عقلا بر این بوده که به نظر خویش صالح‌ترین و لایق‌ترین افراد را به ولایت و حکومت خویش برگزینند و به وسیله بیعت یا هر شکل دیگر، مراتب اطاعت و تسلیم خود را به وی ابراز دارند. اجرا و انجام این سیره، متوقف بر اجرای مقدمات بسیار زیاد و نیروهای متمرکز است، نظیر دفاع از کشور و ایجاد راه‌ها و وسایل ارتباط جمعی، مخابرات و مسائلی نظیر آن که تحصیل آن برای فرد فرد افراد جامعه به تنهایی میسر نیست که برای انجام آن، والی توانمندی را انتخاب و امور را به وی می‌سپارند و او را بر انجام آن امور، یاری می‌دهند. و از همین موارد است اجرای حدود تعزیرات و حل اختلافات که هر فردی از سوی خود نمی‌تواند آن را انجام دهد و این موجب اختلال نظام می‌گردد که در این صورت اجرا و تنفیذ آن را به کسی که همه جامعه در آن متبلور باشد واگذار می‌کنند و این شخص، کسی غیر از حاکم منتخب از سوی مردم نیست. پس والی جامعه گویا سمبل و نماینده آنان در اجرای امور عمومی است و نایب و وکیل گرفتن نیز یک امر عقلایی است که در همه اعصار وجود داشته و شرع مقدس نیز آن را امضا فرموده است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۹۳).

۳. روایت امام رضا^(ع): «کسی که به نزد شما آید و بخواهد جماعت شما را متفرق و امر (حکومت) امت را غصب؛ و بدون مشورت بر مردم مسلط شود او را بکشید، چراکه خداوند متعال، اجازه چنین قتلی را صادر فرموده است»^(۱) صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹: ۴۳۴).

۱. من جاء کم یرید ان یفرق الجماعه و یغصب الامه امرها و یتولی من غیر مشوره فاقتلوه، فان الله قد اذن ذلک.

منتظری با استناد به این روایت و اضافه امر به امت، اختیار تعیین امام را به دست مردم دانسته است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۹۳).

۴. رسول اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «ای پسر ابی طالب! ولایت امت بعد من، از آن توست. پس اگر در عافیت، ولایت را پذیرفتند و با رضایت بر تو اجتماع کردند به حکومت ایشان قیام کن و اگر در باره ات اختلاف نمودند، آن‌ها را با اختلافشان رها کن که خدا گشایشی برایت قرار خواهد داد.»^۱ (ابن طاووس، ۱۳۸۳: ۲۴۸). با توجه به این کلام، دلیل سکوت امیرالمؤمنین (ع)، عمل به وصیت پیامبر اکرم (ص) بود. حکومت از نظر امام علی (ع) به زور و غلبه مادی بستگی ندارد که توده‌ها را به ضرب شمشیر و آتش و گرفتن مال و نان و ریختن خون آن‌ها، مطیع و فرمان‌بردار کنند و یا به غلبه معنوی هم وابسته نیست که توده‌ها از بیم یا امید، از ترس یا آرزویی، به امر حاکم گردن نهند. او خود پیشوایی است که خدایش را به خاطر پاداش و یا ترس از عذابش، عبادت نمی‌کند. حکومت از نظر وی این بود که وجدان فردی و اجتماعی و انسانی را مورد توجه قرار دهد و به رعایت خیر و صلاح متوجه سازد (جرداق، ۱۳۷۶: ۱۹۱-۱۹۲).

۵. مستند دیگر این گروه، کلام امیرالمؤمنین (ع) مبنی بر علنی بودن بیعت است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۹۷)؛ طبری در تاریخ خود به سند خویش از محمد حنفیه روایت نموده که گفت: من پس از کشته شدن عثمان در کنار پدرم علی (ع) بودم. آن حضرت به منزل وارد شد و اصحاب رسول‌الله (ص) اطراف وی اجتماع نمودند و گفتند: این مرد (عثمان) کشته شد و مردم ناگزیر باید امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی‌یابیم. نه کسی سابقه تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا (ص) نزدیک‌تر است. علی (ع) فرمود: این کار را انجام ندهید؛ چرا که من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیرتان باشم. گفتند: نه به خدا سوگند، ما دست بر نخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم. حضرت فرمود: پس (مراسم بیعت) در مسجد باشد؛ چرا که بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی‌باشد^۲ (ابن اثیر، ۱۳۹۸، ج ۳: ۱۹۱).

۱. «وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا إِلَى عَهْدِ فَقَالَ: «يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَكَ وَلَاؤُا أُمَّتِي فَإِنَّ وَلَوْكَ فِي عَافِيَةٍ وَاجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَتَمَّ بِأَمْرِهِمْ، وَ إِنْ اِخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعُهُمْ وَ مَا هُمْ فِيهِ».

۲. «كنت مع ابی حنین قتل عثمان، فقام فدخل منزله فاتاه اصحاب رسول الله (ص) فقالوا: ان هذا الرجل قد قتل و لا بد للناس من امام و لا نجد اليوم احدا احق بهذا الامر منك لا اقدم سابقه و لا اقرب من رسول الله (ص) فقال: لا

۶. امیرالمؤمنین^(ع) در مورد اصرار مردم برای بیعت در خطبه ۱۹۲ **نهج البلاغه** می‌فرماید: «مرا واگذارید و دیگری را بجوید، زیرا ما به استقبال حادثه‌ای می‌رویم که چهره‌ها و رنگ‌هایی گوناگون دارد، رویدادی است که دل‌ها بر آن نمی‌ایستند و عقل‌ها بر آن پایدار نمی‌ماند. آفاق حقیقت را [در دوره خلفای گذشته] ابر سیاه پوشانده و راه مستقیم ناشناخته مانده و منکر دانسته شده، آگاه باشید اگر دعوت شما را اجابت نمایم به‌گونه‌ای که خود می‌دانم با شما برخورد می‌کنم و به گفته هیچ گوینده و نکوهش هیچ نکوهش‌گری ترتیب اثر نمی‌دهم و اگر مرا ترک گوید همچون یکی از شما خواهم بود و شاید برای حاکمی که برمی‌گزینید از همه شنواتر و فرمان‌بردارتر باشم. اگر وزیرتان باشم برای شما بهترم تا آنکه امیرتان باشم».^۱ این دیدگاه را در جای دیگر **نهج البلاغه** نیز می‌توان دید.^۲

۷. علاوه بر امیرالمؤمنین^(ع) توجه به آراء مردمی در سیره امامان دیگر نیز وجود داشت. سلب هر حقی از معاویه در تعیین جانشین برای خود و موکول دانستن این امر به شورای مسلمانان در صلح‌نامه امام حسن^(ع) را می‌توان مؤیدی بر این ادعا دانست (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۳۳؛ جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۱: ۸۱۳).^۳

۸. امام حسین^(ع) نیز هنگام اعزام مسلم بن عقیل به کوفه طی نامه‌ای به مردم عراق می‌نویسد: «برادر و پسرعمو و شخص مورد اعتماد خانواده خود، مسلم بن عقیل را به سوی شما می‌فرستم. اگر وی به من بنویسد که بزرگان و خردمندان و صاحبان فضیلت بر پیشنهاد فرستادگان شما و آنچه در نامه‌هایتان خواندم اتفاق نظر دارند، من به‌زودی به خواست خدا به کوفه خواهم آمد (مفید، ۱۴۱۳: ۱۸۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۸، ج ۴: ۲۱-۲۰). این روایت در کتب متعددی به همین مضمون

تفعلوا فانی اکون وزیرا خیر من ان اکون امیرا فقالوا: لا والله ما نحن بفاعلین حتی نبایعک قال: ففی المسجد فان بیعتی لاتکون خفیا (خفیه) و لاتکون الا عن رضی المسلمین».

۱. «دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي، فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرَ آلِهِ وَ جُوهَ وَ أَلْوَانَ لَا نَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا نَنْتَبِئُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّا الْإِهْسَاقُ قَدْ أَغَامَتْ وَ الْمَحْجَةُ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِن أَجِئْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَثَبِ الْعَاتِبِ وَ إِن تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا»

۲. ر. ک: خطبه‌های ۱۳۷، ۲۲۹، نامه ۵۴.

۳. لیس لمعاویه بن ابی سفیان ان یعهد الی احد بعده بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین.

نقل شده است (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ج ۲: ۳۹؛ فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۷۲). در اینجا، بزرگان کوفه که در بین آنان اشخاصی همانند حبیب بن مظاهر بودند، امامت را امر امت دانسته و رضایت مردم را در آن شرط دانسته‌اند و امام^(ع) نیز در پاسخ آنان، رأی عموم مردم و افراد با فضیلت و درایت، یعنی اهل حل و عقد (خبرگان) را که به‌طور طبیعی رضایت و رأی مردم را به دنبال دارد ملاک حرکت خویش و پذیرش حکومت آنان قرار داده‌اند (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۵۰۸-۵۰۹).

۹. امام صادق^(ع) در رابطه با همراهی عموم مردم با حاکم و ارزش مشارکت مردمی در حکومت در اسلام می‌فرماید: «آیا نمی‌دانی حکومت بنی‌امیه با شمشیر و ستم و جور بود و حکومت ما با ملامت و وقار و الفت دادن و تقیه و حسن معاشرت و ورع و تلاش است؟ پس مردم را به دینتان و آنچه در آن هستید ترغیب کنید»^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹: ۱۷۰؛ ابن بابویه، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۵۳).

۳. بررسی ادله طرفین

۳-۱. بررسی ادله قائلین عدم تأثیر مقبولیت در مشروعیت

۱. در مورد روایت اول باید گفت: به نظر می‌رسد این روایت از جهت اینکه مرسل است، با ادله قطعی توانایی معارضه ندارد؛ زیرا در سلسله راویان آن، فقط از اسحاق بن عمار تا معصوم علیه‌السلام ذکر شده است و نام دیگر روات در سند نیامده است.^۲

۲. در مورد روایت امام صادق^(ع) باید گفت: این حدیث در علل ضعیف است؛ زیرا با «عن بعض اصحابنا» آغاز شده است و ابن ابی عمیر از بعض اصحابنا که هویت آن معلوم نیست نقل کرده است که او (بعض اصحابنا) نیز از معصوم^(ع) نقل کرده است و از این جهت سندش مجهول است (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۵۱). البته اگر حجیت مراسیل ابن ابی عمیر پذیرفته شود، این دلیل مصون

۱. عملت ان اماره بنی‌امیه کانت بالسيف والعسف والجور وان امامتنا بالرفق والتألف والوقار والتقیه وحسن الخطة والورع والاجتهاد، فرغبوا الناس فی دینکم و فیما انتم فیہ». ۲. در توضیح حدیث مرسل ر.ک به هاشمی شاهرودی و دیگران، ۱۴۲۶، ج ۳: ۲۷۰-۲۶۹.

از اشکال خواهد بود.

۳. روایت زید شحام از امام کاظم^(ع) مرفوعه^۱ است، علاوه بر آن علامه مجلسی از تفسیر عیاشی نقل کرده است و نقل عیاشی هم بدون سند و مرسل است و فقط زید شحام را ذکر کرده است (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۵۱) لذا از اعتبار خوبی برخوردار نیست.

۴. روایت چهارم مرسله است و شیخ مفید به سند خود از محمد بن حسن از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم حضرمی از عمرو بن ثابت از امام صادق^(ع) نقل کرده است (۱۴۱۳: ۴۰۴).

۵. روایت امام رضا^(ع) را صدوق به سند خود از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از ابوسعید حسین بن علی عدوی از هیثم بن عبدالله رمانی از امام هشتم^(ع) نقل کرده است. (صدوق، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۸) نجاشی هیثم بن عبدالله را نه توثیق کرده است و نه تضعیف (۱۴۰۴: ۴۳۷). وثاقت محمد بن ابراهیم بن اسحاق نیز ثابت نیست (خویی: ۲۳۱) ظاهراً حسب اصطلاح رجالی، این حدیث نیز ضعیف است.

بنابر آنچه گفته شد، ادله مورد استناد این گروه، هیچ‌یک از قوت و استحکام قابل قبولی برخوردار نیست. به علاوه حمل سکوت امیرالمؤمنین بر کاستی قدرت ناشی از بی‌همراهی ناشی از عدم شناخت روح اسلام و آن حضرت است. آنچه از نهج البلاغه به دست می‌آید این است که علت سکوت امیرالمؤمنین^(ع) ضعف قدرت نبود، هر چند ایشان همراهان زیادی نداشت، اما قائل به حکومت با زور و سلطه نیز نبودند. در واقع باید گفت در صورتی که امام منصوب از سوی خداوند متعال، از همراهی عموم مردم بی‌بهره باشد در این صورت نمی‌تواند بر آنان حکومت کند؛ زیرا که در این صورت امکان حاکمیت وجود ندارد و اگر امام منصوب سعی بر این داشته باشد تا با قتل و غارت و شمشیر کشیدن، اقدام بر تصاحب حکومت کند، منافات با عصمت و فلسفه‌ی امامت وی خواهد داشت و اساساً سلوک و رفتار امامان^(ع) این‌گونه نبوده است (شیرخانی، ۱۳۸۹: ۱۲۳-۱۲۴).

مراجعه به تاریخ نیز نشان می‌دهد این عقیده (تصاحب حکومت با غلبه) با سیره‌ی عملی

۱. مرفوع آن است که قولی یا تقریری به معصوم منسوب باشد، خواه آن را قطعی یا ارسالی در سند عارض شود و خواه نشود (اردکانی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۶۰).

امیرالمؤمنین^(ع) معارض است. او علی‌رغم تصریحات مکرر پیامبر به امامت و ولایتش در دفعات و مواقع گوناگون و به‌ویژه در جریان غدیر که خداوند آن روز را به روز اکمال دین وصف کرده است: «الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مانده: ۳)، وقتی رویگردانی مردم را می‌بیند، سکوت می‌کند و هیچ تصمیمی مبنی بر تحمیل حکومت به مردم در هیچ شرایطی از آن حضرت گزارش نشده است. البته نه بدین معنا که در وظیفه دینی خود مرتکب کوتاهی شده باشد، بلکه نهایت تلاش خویش را برای جریان یافتن حقیقت و یادآوری فرامین پیامبر دین و تذکر تکلیف دینی مردم نموده و پس از مشاهده و یقین به عدم اقبال مردمی به حاکمی، بدون اینکه با بهانه‌ی نصب الهی، درصدد تصرف مسند حاکمیت و تحمیل حکومت الهی خویش بر مردم باشد، راهی خانه شده و حتی در مسیر خلافت خلفا، هر زمان منفعتی برای دین می‌بیند، از کمک و یاری حکومت نیز دریغ نمی‌ورزد.

۲-۳. بررسی ادله قائلین دخالت مقبولیت در مشروعیت

در مطالعه ادله این گروه، استحکام بیشتری مشاهده می‌شود. هرچند در این گروه نیز بعضی دلیل‌ها دچار ضعف و نقص هستند، از آن جمله کلام امیرالمؤمنین^(ع) به نقل از محمد حنفیه (دلیل پنجم) است که در تفسیر طبری (از علمای عامه) نقل شده و مذهب راوی کاهنده اعتبار روایت است. کلام امام صادق^(ع) در رابطه با همراهی عموم مردم با حاکم و ارزش مشارکت مردمی در حکومت در اسلام را نیز هرچند شیخ صدوق به‌صورت مسند در خصال نقل کرده، اما در سلسله روایان آن: شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عمار بن ابی الاحوص ابن ابی الاحوص ثقه نیست و به همین سبب اعتبار سند از «صحیح» به «حسن» تنزل یافته است؛ اما سایر ادله قابل‌خداشه نیستند و ادله گروه مقابل، توانایی معارضه با آن‌ها را ندارند.

۴. مؤیدات رأی مختار از آموزه‌های معصومین و امام خمینی

۱-۴. خطبه‌ها و نامه‌های ناظر بر ارزش رأی مردم

همان‌طور که قبلاً گفته شد، انتخاب حضرت علی^(ع) به منصب زمامداری توسط مردم، نمونه بی‌نظیر یک انتخابات سالم و مردمی در طول تاریخ است و این مطلب به‌وفور در سخنان ایشان به چشم می‌خورد. خطبه‌ها و نامه‌های زیادی در رابطه با کیفیت انتخاب وی وجود دارد که گذری به آن‌ها مؤید مدعای این تحقیق خواهد بود:

۱. امام علی^(ع) در پایان خطبه سوم **نهج‌البلاغه** به انتخاب خود برای زمامداری و بیعتی که با او صورت گرفته است اشاره می‌کند:

برای من روزی بس هیجان‌انگیز و عجیب بود که انبوه مردم با ازدحامی سخت به‌رسم قحط‌زدگانی که به غذایی برسند، برای سپردن خلافت به دست من، از هر طرف هجوم آوردند. اشتیاق و شور و ازدحام چنان از حد گذشت که لباس دو پهلویم از هم شکافت. تسلیم عموم مردم در آن روز، اجتماع انبوه گله‌های گوسفند را به یاد می‌آورد که یکدل و یک آهنگ پیرامونم را گرفته بودند.

خستگی مردم از دوران حکومت خلفای گذشته و رسیدن به اینکه تنها فرد شایسته برای حکومت بر ایشان امیرالمؤمنین^(ع) است، از رغبت و تمایل آنان نسبت به حکومت‌داری امام علی^(ع)، چهره‌ای ساخت که وی را به یاد گرسنگان و قحطی‌زدگانی می‌اندازد که از فرط گرسنگی به‌سوی غذا هجوم می‌آورند. در انتهای همین خطبه می‌فرماید:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و حجت قائم نشده بود که یآوری هست و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را با کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای

بی ارزش تر است.^۱

در این عبارات مبنای اصلی تشکیل حکومت امیرالمؤمنین^(ع)، بزرگ‌ترین فراخوان مردمی‌ای که پس از قتل عثمان، برای تشکیل حکومت او رخ داد، معرفی می‌شود. در واقع اینکه علی^(ع) در وهله اول علت تشکیل حکومت خود را حضور فراوان بیعت‌کنندگان عنوان کرده و سپس به اجرای عدالت و گرفتن حق مظلوم از ظالم (که آن را برای خود یک تکلیف الهی می‌داند) اشاره می‌کند بدین معناست که شرط اتیان این تکلیف را تحقق مقبولیت مردمی می‌داند.

۲. امیرالمؤمنین^(ع) در خطبه ۵۴ نهج البلاغه در خطاب به کسانی که مانع از نبرد با شامیان می‌شدند، می‌فرماید:

مردم برای بیعت با من چنان ازدحام کردند که گویی مانند شتران تشنه در روز ورود به آب یکدیگر را می‌کوبند. شترانی تشنه که ساربان‌شان آنان را به حال خود گذاشته و افسارهای آنان را رها ساخته باشد. تا آنجا که گمان کردم مرا خواهند کشت، یا بعضی از آنان بعضی دیگر را از پای در خواهند آورد.

۳. در خطبه ۱۳۷ نهج البلاغه، شوق مردم دلیل پذیرفتن حکومت عنوان می‌شود:

سوی من روی آوردید، همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچه‌های خود می‌شتابند و پیاپی فریاد کشیدید: بیعت، بیعت. من دست‌ان خویش را فروبستم؛ اما شما به اصرار آن را گشودید؛ من از دست دراز کردن سرباز زدم و شما دستم را کشیدید».

این بیان تصریحی است به این که او نسبت به امر زمامداری بی‌تمایل بوده و صرفاً شوق و انتخاب مردم باعث شد که وی این موقعیت را بپذیرد.

۴. در خطبه ۲۲۹ نیز آمده است:

دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم! سپس چونان شتران تشنه که به طرف آب‌شخور هجوم می‌آوردند،

۱. أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُعَاوَزُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ، وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَ لَا لَقَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ».

بر من هجوم آوردید تا آنکه بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افرا ناتوان، پایمال گردیدند. آن چنان مردم در بیعت خشنود بودند که خردسالان شادمان، پیران برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند و بیماران بر دوش خویشان سوار و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند.

۵. در خطبه ۱۹۶ امام^(ع) در پاسخ طلحه و زبیر که اعتراض کرده بودند چرا در امور کشور با آنها مشورت نشده؟ پس از آنکه آنان را از اشتباهشان آگاه می‌کند، می‌فرماید: «به خدا سوگند! من به خلافت رغبتی نداشته و به ولایت بر شما علاقه‌ای نشان نمی‌دادم و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل کردید»^۱، در این بیان روشن است که او هیچ تمایلی به زمامداری نداشته و این رأی مردم بود که وی را بر منصب خلافت می‌نشانند. امام^(ع) در این خطبه به صراحت می‌گوید به خاطر خواست آنها بوده که این مسئولیت را پذیرفته و پندار آنان مبنی بر اینکه علی به علت حبّ خلافت حقی را ضایع می‌کند کاملاً غلط است (ابن میثم، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۵).

۶. همین معنا به وضوح بیشتری در نامه ۵۴ که در پاسخ به سران جمل (طلحه و زبیر) نوشته شد، نمایان است. امیرالمؤمنین^(ع) پس از عهدشکنی طلحه و زبیر، در این نامه، روز بیعت را به یادشان می‌آورد که آنان در صف بیعت‌کنندگان قرار داشتند، بدون اینکه امیرالمؤمنین^(ع) در آن زمان چیزی از مال دنیا داشته باشد یا از نفوذ و قدرتی برخوردار باشد که مردم را فریفته باشد.

۷. در خطبه ۱۳۶ **نهج البلاغه**، امیرالمؤمنین مردم جامعه را دخیل در تعیین و تغییر سرنوشت خویش دانسته و از آنها می‌خواهد که او را برای اصلاح کار خودشان یاری کنند:

بیعت شما مردم با من بی‌مطالعه و ناگهانی نبود و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید. ای مردم برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید. به خدا سوگند که داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بستانم و مهار ستمگر را بگیرم و به آبخور حق وارد سازم، گر چه تمایل نداشته باشد.

طلب همکاری از مردم برای اصلاح امور، حتی پس از بیعت بدین معناست که حکومت از نظر علی، حقی نیست که خداوند آن را به یکی از افراد بشر ببخشد و تا زمانی که او و نزدیکانش بخواهند

۱. «وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا».

همچنان در آن مقام بمانند، بلکه حکومت در نظر وی حقی برای توده مردم است که بقای آن هم در گرو خواست ایشان است. امام علی^(ع) در نامه‌ای این سیره را مستند به توصیه پیامبر به خویش می‌نماید که اگر تو را به ولایت انتخاب کردند... به کار آنان رسیدگی کن و اگر اختلاف کردند، آنان را به حال خود بگذار (ابن طاووس، ۱۳۸۳: ۲۴۸).

بنابراین آنچه از بیانات حضرت امیر^(ع) حاصل می‌شود این است که وی به دلیل رعایت آراء عمومی است که برخلاف روال جامعه خود، حکومت را به هر طریق ممکن خواستار نبوده؛ پذیرش مردم را رکن حکومت تلقی کرده و تا زمانی که به این درجه از مقبولیت نرسید، اقدامی برای پذیرش امر حکومت‌داری نداشت. امیرالمؤمنین^(ع) با اینکه وصی پیامبر اکرم^(ص) بودند و برای ولایت، از جانب خداوند متعال مشروعیت داشتند و این مشروعیت توسط پیامبر اکرم^(ص) در روز غدیر خم به همگان ابلاغ شد، مادامی که مردم با ایشان بیعت نکرده بودند و از طرف عموم مردم برای امر زمامداری انتخاب نشده بودند، احساس تکلیف در امر حکومت نمی‌کردند و حتی از آن سر باز می‌زدند و تا جایی که می‌توانستند از آن دوری می‌کردند. بر همین مبنا ۲۵ سال نسبت به جایگاه بر حقش سکوت کرد تا هنگامی که مردم خواهان بیعت با او شدند و در روزی هم که مردم برای بیعت جمع شده بودند، به‌طور صریح بیان می‌کند تصمیم‌گیری مردم برای آینده سیاسی جامعه‌شان، حقی است که فقط در انحصار آن‌هاست و این مردم هستند که تعیین می‌کنند چه کسی زمامدار باشد:

ای مردم! این امر (حکومت) امر شماست و هیچ‌کس جز آن‌که شما او را امیر خود گردانید، حق حکومت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من پذیرش ولایت شما را ناخوشایند داشتم، ولی شما این را نپذیرفتید و جز به این‌که من تشکیل حکومت دهم رضایت ندادید. آگاه باشید که من کسی جز کلیددار اموال شما نیستم و نمی‌توانم حتی یک درهم به ناروا از بیت‌المال برگیرم^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۳۶۷؛ ابن اثیر، ۱۳۹۸، ج ۳: ۹۹).

۱. «ایها الناس عن ملاء و اذن امرکم هذا لیس لاحد حق الا من امرتم...».

۲-۴. آراء امام خمینی در رابطه با حکومت مردمی

پیش از بیان این مطلب که امام خمینی، تعیین شکل و نوع حکومت را از مصادیق حق تعیین سرنوشت و در نتیجه آن را از حقوق اولیه هر ملتی می‌داند، توجه به این مهم ضروری است که از نظر امام یکی از ارکان اساسی حکومت اسلامی، مشروعیت الهی آن است؛ به طوری که از نظر او هر حکومتی که در عصر غیبت «مادامی که به امر خدا نباشد... غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است...» و «طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۰: ۲۲۱)؛ شاید بر اساس چنین بیاناتی است که برخی در تفسیر کلام وی معتقدند امام منشأ مشروعیت حکومت اسلامی در عصر غیبت را تنها به نصب الهی می‌داند و در نگاه او مردم نقشی در مشروعیت بخشی حکومت و حاکمان اسلامی ندارند؛ بلکه آن‌ها تنها در فعلیت بخشیدن و اثبات آن نقش دارند. به تعبیر این گروه از محققان در واقع حاکمیت اصلاً حق مردم نیست تا بخواهند آن را به کسی واگذار کنند یا کسی را وکیل نمایند؛ و وقتی ولی امر از سوی خداوند تعیین شده، دیگر حق انتخاب با مردم نیست؛ اما در تاریخچه بیانات امام، عباراتی وجود دارد که با اطمینان می‌توان دیدگاه یاد شده را نفی نمود. پیش از ذکر نمونه‌های این بیانات، باید دانست این تأکید امام بر منشأ الهی مشروعیت حکومت به معنای نفی نقش مردم در مشروعیت دهی حکومت از نظر او نیست؛ زیرا اولاً امام خمینی نه تنها در جایی منکر نقش مردم در مشروعیت بخشی به حکومت اسلامی نشده است، بلکه هر جا از حکومت اسلامی مطلوب از نظر خود سخن گفته، در کنار تأکید بر منشأ الهی حکومت، منشأ مردمی آن را نیز ذکر نموده است.

۱. «از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۳۶۷) و «من در اول فرصتی که پیدا کنم به خواست خدا می‌روم ایران و اول قدمی که برمی‌دارم تأسیس می‌کنم یک دولت اسلامی مبتنی بر احکام اسلام، مبتنی بر رأی مردم. پیشنهاد می‌کنیم به مردم و رأی از آنها می‌گیریم و یک حکومت اسلامی تأسیس می‌کنیم.» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۵۴۸). در واقع وی مبنای اصلی تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران را رأی مردم می‌داند و برای حکومتی که بدون جلب آراء مردمی محقق شده باشد مشروعیتی قائل نیست.

۲. «ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رأی داد ما هم از آن‌ها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم. خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است. پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل کنیم» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۱: ۳۴): پیرو همین دیدگاه است که امام حکومت‌هایی از جمله حکومت پهلوی را که مبتنی بر اراده و آرای مردم نبود، مورد انتقاد قرار داده و غیرشرعی و غیرقانونی خوانده است (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۲۶۴ - ۳۰۹ - ۳۴۹).

۳. «حکومت اسلامی ... حکومت ملی است، حکومت مستند به قانون الهی و به آرای ملت هست؛ این طور نیست که با قلدردی آمده باشد که بخواهد حفظ کند خودش را، با آرای ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روزی هم که برخلاف آرای ملت عمل بکند ... قهراً ساقط است ... و ملت ایران هم او را کنارش می‌گذارند» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۲۱۳ - ۲۱۴).

۴. «کسی که می‌خواهد یک مملکتی را اداره بکند و مقدراتمان را دستش بدهیم باید آدمی باشد که مردم انتخاب کنند و با انتخاب مردم پیش بیاید، قهراً وقتی با انتخاب مردم پیش آمد، صالح است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۳۲۴).

۵. «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر (ص) و امام علی - علیه السلام - الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می‌باشد و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۳۳۴).

۶. «ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی به ملتمان بکنیم. و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رأی داد ما هم از آن‌ها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم. خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۱: ۳۴).

۷. «ملت ایران، با رژیم سلطنتی مخالف است، زیرا رژیمی است تحمیلی که هرگز متکی به آرای ملت نبوده و از این جهت به شکل بنیادی، مخالف با اراده و خواست مردم است، و خود را موظف به تأمین هدفها و خواسته‌های مردم نمی‌داند و حکومت چنین رژیمی، حکومت

طاغوتی است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۲۳۵).

۸. «... آن مسیری که ملت دارد روی آن مسیر راه بروید ولو عقیده‌تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. ملت می‌خواهد این‌طور بکند به من و شما چکار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد انجام دهد. ملت رأی داد و رأیی که داده متبع است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۹: ۳۰۴).

۹. «اکثریت هرچه گفتند آرای ایشان معتبر است و لو به خلاف، به ضرر خودشان باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۹: ۳۰۴)؛ به قطع پذیرش منطوق این عبارت برای هیچ حاکم و مسئولی آسان نخواهد بود، به‌ویژه افرادی که هدایت ملت را تکلیف شرعی و الهی خویش تلقی می‌کنند، جز در مراحل بالای تهذیب نفس، این گزاره را بر نمی‌تابند. اما امام بدون تکلف، هم تکلیف مردم و هم تکلیف حاکم را در صورت تعارض خواسته‌ها و منویاتش روشن می‌سازد که در هر حال خواست مردم مقدم است و حتی اگر مسیری را برای سرنوشت خویش در نظر گرفتند که از نظر حاکم خلاف مصلحت و مسیر اشتباه بود، حاکم حق تحمیل رأی خود را ندارد و باید تابع خواست عموم مردم باشد؛ به عبارت دیگر مردم هستند که به مسیر یک کشور جهت می‌دهند نه شخصی خاص یا عده‌ای محدود.

۱۰. سفارش مردم به شرکت در انتخابات برای تحصیل سرنوشتی که به دست خودشان باید رقم بخورد: «مردم سرنوشت خودشان دست خودشان است و انتخابات برای تأثیر سرنوشت شما ملت است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۸: ۳۶۷)

۱۱. در اندیشه امام خمینی حق تعیین سرنوشت برای مردم یک امر عقلی است. وی پذیرش این حق را مساوق عاقل بودن می‌داند: «باید اختیار دست مردم باشد. این یک مسئله عقلی است. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کسی باید دست خودش باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۴۹۴).

۱۲. امام خمینی در پاسخ به خبرنگار عرب که پرسید: «شما تصریح فرموده‌اید که راغب حکومت اسلامی هستید، همان حکومتی که در ایام علی علیه‌السلام وجود داشت. آیا معنی آن این است که به هنگام سقوط خاندان پهلوی، حکومت خلافت اسلامی را بر پا

خواهید داشت؟» با اشاره به سیره پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین، تشکیل حکومت اسلامی را با اسلوب و چارچوب مورد نظر اسلام یعنی آرای مردمی تطبیق داد: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی - علیه السلام - الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۳۳۴)». امام مبنی بر توجهی که پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به امر بیعت داشتند، مبنای جمهوری اسلامی را تبیین می‌کنند: «تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین، که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است، و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۰: ۴۵۹).

۱۳. امام در رابطه با اهمیت انتخابات که همان بیعت عصر نوین است می‌گوید: «برنامه ما این است که رجوع کنیم به آرای عمومی، به آرای مردم. قوای انتظامی را کنار بگذاریم؛ خود مردم را، محول کنیم تنظیم انتخابات را به دست خود جوانهای مردم... ما می‌گوییم که باید رئیس يك مملکتی را خود ما، خود جمعیت، خود ملت تعیین کند. قهراً وقتی که يك ملتی می‌خواهد يك کسی را برای سرنوشت مملکت خودش تعیین کند، این يك آدم صحیح را تعیین می‌کند نه يك آدم فاسدی را؛ و قهراً اشتباه در سی میلیون جمعیت نخواهد شد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۳۲۳). از نظر امام خمینی، نتیجه مشارکت عمومی مردم در امر تعیین حاکم، منتهی به گزینش فرد صحیح خواهد بود: «... و این گونه نیست که مردم صلاح خود را ندانند و اکثریت یک ملت اشتباه کنند» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۳۲۲).

برای جمع بین این‌ها، می‌توان به این نتیجه رسید که در نگاه امام، به تأسی از امیرالمؤمنین، نصب الهی و رضایت عمومی، دو عنصر تشکیل دهنده مشروعیت هستند. در واقع در صورت تحقق نصب الهی به علاوه رضایت مردمی می‌توان گفت که یک حکومت از مشروعیت لازم جهت حاکمیت برخوردار است، در واقع امام خمینی نظامی را که متکی بر آراء مردم نباشد و در راستای نیازهای آن‌ها عمل نکند حکومتی طاغوتی تلقی می‌کند. رأی مردم از نظر امام خمینی واجب الاتباع است و در شرع نیز جواز تخطی از آراء مردمی وجود ندارد و لذا قانون‌گذاران حق تصمیم‌گیری خلاف آن

را ندارند، هرچند به تشخیص قانون‌گذار یا حاکم خواست مردم اشتباه و یا خلاف مصلحت باشد. هم‌چنین علاوه بر این‌که رأی مردم مصحح تشکیل حکومت اسلامی است، پایداری و بقاء حکومت نیز وابسته به رأی مردم است: «اگر مردم پشتیبان یک حکومتی باشند، این حکومت سقوط ندارد، اگر یک ملت پشتیبان یک رژیم باشند، این رژیم از بین نخواهد رفت» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۸: ۳۷۲) و حکومت وقتی باقی می‌ماند که مردم او را بخواهند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۵۲۸).

نتیجه

در آموزه‌های دینی، اسلام دین اکمل و اتم و آموزه‌های آن جامع نیازهای دنیوی و اخروی دانسته شده است. نیاز انسان‌ها به حیات اجتماعی نیز از نگاه خالق انسان مخفی نمانده و برای این بخش از زندگی نیز برنامه‌ریزی جامعی در نظر داشته است. اندیشه سیاسی اسلام برگرفته از همین آموزه‌های شریعت بوده و با تأکید بر این مهم که هر زندگی اجتماعی نیازمند نظم و نظم‌دهنده است و قانون‌گذار اول و اصلی خدای واحد است که خالق انسان و آگاه به تمام جوانب و زوایای هستی و نیازهای اوست، بر حاکمیت شرع و شارع در جامعه پای می‌فشارد. این محور سبب پیدایش توهم انحصار حکومت به معصوم و بدیل ایشان یعنی فقها به نحو تام و بی‌تأثیری آن از مقولات و عناصر دیگر گشته است. درحالی‌که مطالعه سیره و روش حکومتی امیرالمؤمنین به‌عنوان تنها امامی که توانست حکومت اسلامی تشکیل دهد و امام خمینی که با رهبری انقلاب مردم علیه رژیم شاهنشاهی موفق به تشکیل حکومت اسلامی شد نشان می‌دهد هر دو حاکم، مشروعیت حکومت خود را نه صرفاً در نصب (خاص یا عام) الهی می‌جسته‌اند، بلکه انضمام مقبولیت مردمی به این نصب را ضرورت گریزناپذیری دانسته و ضمن انقیاد به قانون و قرارداد خود ذیل چتر قانون به نحو برابر با سایرین، در نظر و عمل بر اینکه بدون خواست مردم امکان عقلی و شرعی حکومت مطلوب وجود ندارد، تأکید داشته‌اند. بدین معنا که به خلاف عقیده بسیاری از ایده‌پردازان حوزه‌ی اندیشه سیاسی اسلام، مشروعیت هر حکومتی را مرکب از دو جزء نصب الهی و خواست مردمی تلقی می‌نمودند که فقد هر جزء، فقد مرکب را سبب شده و در نتیجه نصب بدون مقبولیت و رأی بدون نصب را فاقد هر گونه اثری در اعطای مشروعیت به حکومت می‌دانستند. بدین ترتیب اساساً تکلیف علی به تشکیل حکومت،

بعد از خواست مردم فعلی شده است و سابق بر آن نه تنها تکلیفی بر عهده‌ی وی وجود نداشته، بلکه اگر حکومتی هم تشکیل می‌داد، به جهت فقدان یکی از اجزاء مرکب، مشروعیتی نداشت. همین الگورا امام خمینی عیناً در جمهوری اسلامی تطبیق نموده و صراحتاً اعلام می‌دارد، اگر حکومت پشتوانه‌ی خواست مردم را نداشته باشد (چه در تحقق و چه در بقاء)، فاقد مشروعیت و محکوم به عدم است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن اثیر، علی بن ابی کرم محمد. (۱۳۹۸)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارالفکر.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۳۸۳)، *کشف المحجبه*، اسدالله مشیری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.
۵. ابن میثم، میثم بن علی. (۱۳۶۳)، *شرح نهج البلاغه*، بی‌جا: دفتر نشر کتاب.
۶. اراکی، محسن. (۱۳۷۸)، «جایگاه مردم در نظام حکومتی اسلام از دیدگاه امام خمینی»، *حضور* (۲۸)، صص ۵۲-۳۳.
۷. اردکانی، محمد علی. (۱۳۸۸)، *تحفه الاولیاء*، قم: دارالحدیث قم.
۸. امام خمینی، سید روح الله. (۱۳۸۹)، *صحیفه امام*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. _____ (۱۴۲۶)، *الاجتهاد و التقليد*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. بازرگان، عبدالعلی. (۱۳۷۸)، *شورا و بیعت*، تهران: انتشار.
۱۱. جرداق، جرج. (۱۳۷۶)، *امام علی (ع)*، ترجمه هادی خسروشاهی، قم: خرم.
۱۲. جعفری نژاد، مسعود، سید مهرزاد فاطمی پور. (۱۳۹۷)، «جایگاه اتکاء به آرای عمومی و نقش رأی مردم در پیشبرد، تحکیم و امنیت ملی در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، هفتمین کنفرانس

- الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ از الگوی پایه به سوی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.
۱۳. جعفری، اسماعیل. (۱۳۹۴)، «بررسی فقهی فرآیند مشروعیت‌یابی، نقش رأی مردم در نظام جمهوری اسلامی ایران»، کنفرانس سالانه رویکردهای نوین پژوهشی در علوم انسانی.
۱۴. جمعی از نویسندگان. (بی‌تا)، دانشنامه امام حسن علیه السلام، بی‌جا: پایگاه تخصصی عاشورا.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۹)، ولایت فقیه، قم: نشر اسراء.
۱۶. حائری، کاظم. (۱۳۷۸)، بنیان حکومت در اسلام، حسن طارمی، تهران: نشر کنگره.
۱۷. حیدری، لیلا. (۱۳۹۶)، «خواست جمعی و اراده مردمی در ایجاد نظام جمهوری اسلامی»، حضور، (۱۰۱)، صص ۳۸-۵۹.
۱۸. خوبی، سید ابوالقاسم. (بی‌تا)، معجم رجال الحدیث، بی‌جا: بی‌نا.
۱۹. دشتی، محمد. (۱۳۸۶)، ترجمه نهج البلاغه، بی‌جا: حماسه.
۲۰. ریاحی، نوربخش. (۱۳۹۵)، «مسئله حق یا تکلیف بودن (رأی مردم) در نظام سیاسی اسلام و دموکراسی»، پژوهش ملل، (۶)، صص ۶۲-۷۲.
۲۱. شمسایی، مریم. (۱۴۰)، «تبیین اعتبار رأی مردم در نظام مردم‌سالاری دینی با توجه به اشکالات دموکراسی»، پژوهشنامه تاریخ سیاست و رسانه، سال چهارم، شماره ۱ (پیاپی ۱۳)، صص ۸۵-۱۰۴.
۲۲. شیرخانی، علی. (۱۳۸۹)، بیعت در فقه سیاسی شیعه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۳. صدوق، محمد بن علی. (۱۳۸۰)، علل الشرایع و الاسلام، محمد جواد ذهنی تهرانی، قم: مومنین.
۲۴. _____ . (۱۳۷۸)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، چاپ اول.
۲۵. _____ . (۱۳۸۹)، الخصال، صادق حسن‌زاده، بی‌جا: ارمغان طوبی، چاپ پنجم.
۲۶. طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی.

۲۷. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۳)، تاریخ طبری، بی‌جا: اساطیر.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۷۵)، الاقتصاد الهادی الی الطريق الرشاد، تهران: انتشارات کتابخانه جامع چهل ستون.
۲۹. طوسی، نصیرالدین. (۱۴۰۳)، کشف المراد، بیروت: موسسه الاعلمی للمطلوب.
۳۰. _____ . (۱۴۰۷)، تجرید الاعتقاد، تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳۱. عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰)، تفسیر عیاشی، تهران: المطبعه العلمیه.
۳۲. فتال نیشابوری، محمد بن احمد. (۱۳۷۵ش)، روضه الواعظین و بصیره المعتظین، قم: انتشارات رضی
۳۳. فتحی، یوسف. (۱۳۹۸)، «نقش مردم در سیاست، مبانی و پیامدهای آن در اندیشه سیاسی امام خمینی»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، (۳۱)، صص ۹۵-۷۹.
۳۴. کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز. (۱۳۴۸)، اختیار معرفه الرجال، مشهد: موسسه نشر دانشگاه مشهد.
۳۵. مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳)، بحار الانوار، قم: دار احیاء التراث العربی.
۳۶. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۰)، نظریه سیاسی اسلام، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۷. مظفر، محمدرضا. (۱۳۴۷)، عقاید و تعالیم شیعه، ترجمه محمد مجتهدی شبستری، تهران: محمدی.
۳۸. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول.
۳۹. منتظری، حسینعلی. (۱۳۷۱)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، تهران: نشر تفکر.
۴۰. مهدوی زادگان، داود. (۱۳۹۴)، فقه سیاسی در اسلام رهیافت فقهی در تأسیس دولت اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۱. نایینی، محمد حسین. (۱۴۲۴)، تنبیه الأمه و تنزیه المله، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.

۴۲. نجاشی، احمد بن علی. (۱۴۰۴)، *النجاشی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۸)، *خاتمه المستدرک*، قم: مؤسسه آل البيت.
۴۴. هاشمی شاهرودی، محمود و دیگران. (۱۴۲۶)، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام*، ۳ جلد، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی طبق مذهب اهل بیت علیهم السلام.